

از شمار دهای شما بیرون
 نوشته
 گم
 شدم
 پشت دیوار پلنیز
 نگاهتان
 که سنگ سنگ
 بلا می آورد
 می زد
 می سوزاند
 کلاف فکرهای مرا
 آخ
 دست
 چشم
 صورت
 پا
 له شد
 گم شد
 گم شد
 تمام شد
 حالا می رود
 ناگلهی که شناسنامه شماره
 از کربلا انباشت و
 بردن من انداخت
 بردارد
 و بگوید
 ای فاتحان
 ای فاتحان ناخواتا
 بی سیما
 منم صنم
 سپیده سر زمین گوشخوار توام
 آورده
 دور منده
 کور منده
 حرف صدا سخن
 خط
 هفت خط!
 نگاه توام
 صنم منم
 یک هارا یاره می کنی
 یک هارا
 پاک
 در ترم
 چاک چاک
 جلاره می کنی
 حنجره بر حنجره تو نمی سوزانم
 ناخواتا
 بدرنگ
 بارتنگ
 رنگ به رنگ
 رنگ بی جا
 رنگ هیچ جارا
 چرا
 بر سر
 سینه
 دست
 پالم
 ها
 می کنی
 دیوانه
 دل به ماه ندارد
 این سنگ است
 ماه سنگ
 جهان
 چرا
 چنین
 نزدیک است
 صنم منم
 بر خیز!
 بر تاب شو!
 پوست سیاره را پاره کن
 تیوش مرا رنگ بزن
 چنگ بزن جنگل!
 ای جنگل چنگ بزن!
 نه سری در خیال
 نه پراهنی از بیداد دارم
 زشت ترین هشت
 زیباترین قفس توام
 منم صنم
 ایوان لرزان غروب
 کشفه نیست
 کوه هست
 به کوه زدم
 منم صنم
 کندوس در ویرانی فرو برد
 پلستار
 بامن
 گفت
 یوزی
 خنجه
 انبر
 حیاط پر است
 شهلا شب بیا
 کوجه طاقی کتک
 سبگر سبگر
 جرقه خلیجی به خنجه نیر
 شلاق های ایستاده بشمار
 ای یادگار سنور
 هی بر آهن عوض کن
 و گودال هایل را
 از عکس رنگی پر کن
 تا ترا از تکلم بکنم
 و از قلبم دور بیندازم
 بانگتی به دره های خسیده می آید
 بیاید
 ملایم مریم می گوید
 بگوید
 ید ید
 تب قا
 تاب تب
 دا
 رود
 کرم
 کجایی
 دار
 در
 دارد
 رنگ می زند
 رنگ
 برد
 پروت
 کجا؟
 حافظه کلپوتر
 جاندار
 حنا
 فاندارد
 تا پاک کند
 معنای گریخته را
 کلاسیک
 ملتو نمی پوشد
 این را سردار می داند
 صفوی
 جالدران فکر می کند
 خرمشهر قرص ضد بل داری کم می آورد
 صنم منم
 این همه چرا
 چراغ
 چرخ می زند
 در حوض آقا
 این همه یک
 یادگار
 بیدار
 کنده می شود از دل آنها
 منم صنم
 به دره های خسیده
 بر تاب شدم
 می شوم بشوم
 بیاید شاید
 ملایم
 بدام تلخ
 کمر کش کوه
 اووووووووووووووووو
 شهاب
 ته سیگار تو
 صندوق های ایندولوزی را
 به هوا می فرستد
 مرا به باد می دهد
 سوگند می خورم امت حزب الله
 چراغ قرمز را هم
 با چماق
 سبز می کند
 و می گذرد
 می آید
 همه چشم همه گوش
 همه هوش
 نبوش نبوش!
 و هفتاب و خیال را حنا
 در جا
 تیر بران می کند
 منم صنم
 عشق لومین!
 حکایت تو
 روایت من
 برائت تن
 چپ می زند موی سرش شانه را
 چپ می خواند
 چپ می راند
 چپ می تند
 چپ می کند
 چه می شود
 و همیشه
 کلید زندان سکوت را
 بر قلنگاه
 سپید
 سینه کاش می براند
 می نشاند
 بخوان دزد با چراغ!
 آمد
 الفاظی بر جاتهاد
 همه متجمد
 همه کز همه کوز
 همه من همه کم
 همه غم
 همه هیچ همه بوج
 همه تن
 تن تن
 پراهن تن
 دشمن!
 «بس غریب است و عجیب این ماجرا!
 خنجرت لبی، نمی بُرد چرا!»
 که چه
 ملر کس را گواه می گیرم
 که چشم او
 حنا
 سلتی
 به نظر بزی
 بر «برو» گشوده شد
 و رفیق اتکلس خاک خورده
 جایش را
 به دامن باد داده
 بالارفته «مونرو»
 واگذار کرد
 می کند
 به حق شاه مردان
 یک پای خود بگردان-
 که چه
 رفیق راسوتین!
 باج گیر انبر هپی بی تجربگی
 فصول نادانی
 از ملاحسنی جمعه ها
 حنا
 عبائی آلوده تر
 در بر
 دستاری کج تر
 بر سرداری
 «خنجران کند شده ای بران
 لیف خرمست برش چون سندان»
 آی ی ی ی ی ی ی
 فکتهای گنج امتراض
 با خطر هیچ سواری
 به فراز توید
 به نشیب نروید
 منم صنم
 سوار باد!
 باد سوار!
 بوسه باغ را
 که ریوده بود؟
 رویای شکسته را
 سفره ملا
 خورده بود
 ملاخور
 رنگ ها از جسم زمین کنده بود
 دیدید؟
 خواب دیدیم
 و در چند رنگی خود بوسیدیم
 درخت هم که بلنی
 به لبس شخصی ها
 لبخند نمی زنی
 سلام جای خود دارد
 آلودگی
 چرک نیست
 چرک است
 که دیده شود؟
 منم صنم
 انسان آرزو تر از صبر ایوب را
 به موزه ام راه نمی دهیم.

* این سروده نخستین بار در اسفندماه ۱۳۸۲ در دانشگاه لندن خوانده شد.